به بهانه سالروز لغو امتیاز تنباکو

پایان شک، آغاز قیام

■ سعید حاجی‌پور ■

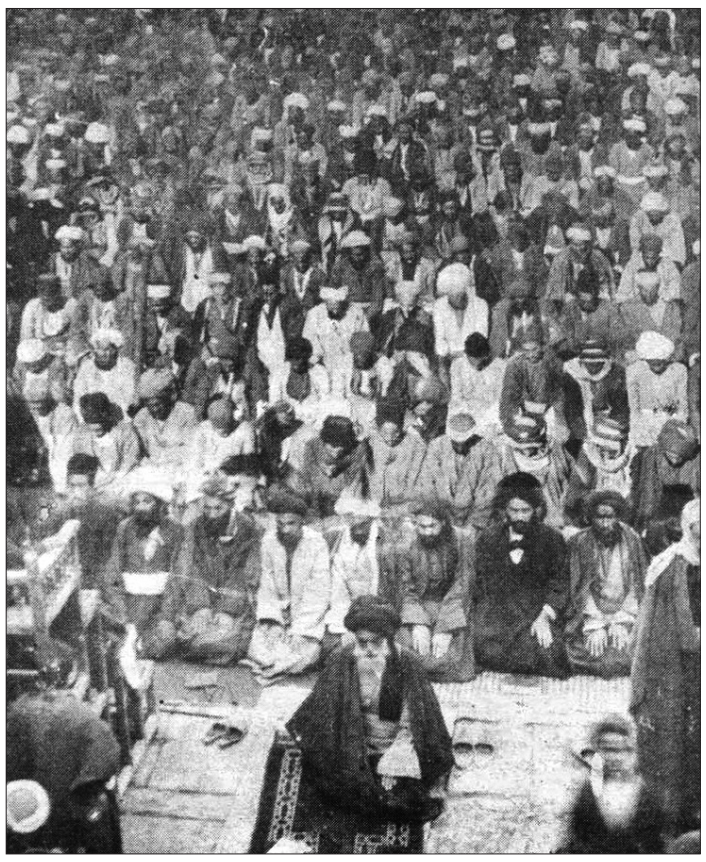

همه چیز از سومین سفر «ناصرالدین شاه قاجار» به فرنگ آغاز می‌شود. سفری که به پیشنهاد صدراعظم، «امین‌السلطان»، شاه قاجار را در شعبان ۱۳۰۶ قمری از راه روسیه عازم انگلستان می‌کند. ولخرجی‌ها و عیاشی‌های دربار عاقبت خرج را بیشتر از دخل می‌کند و شاه وادار به استقراض از اجنبی می‌شود. «تالبوت» انگلیسی، از مشاوران نزدیک نخست‌وزیر بریتانیا همان فردی است که نهایت استفاده را از این سفر و کسری بودجه شاه می‌برد و زمینه‌ساز قراردادی تاریخی و سرنوشت‌ساز در تاریخ معاصر ایران می‌شود. مذاکرات در شهر برایتون آغاز می‌شود. تالبوت و «اعتمادالسلطنه» به توافق می‌رسند و هنگامی که شاه به «برایتون» می‌رسد با پیشکش ۲۵ هزار پوند و اصرار درباریان، شاه قاجار با اعطای امتیاز تجارت توتون و تنباکو موافقت می‌کند. پس از مراجعت ناصرالدین شاه به ایران، تالبوت به ایران سفر می‌کند و با سرمایه‌ای بالغ بر ۶۵۰ هزار پوند کمپانی رژی را تأسیس می‌کند. در نهایت شاه در ۲۸ رجب ۱۳۰۷ قمری امتیاز تجارت توتون و تنباکو به مدت ۵۰ سال را رسماً به طرف انگلیسی اعطا می‌کند. این امتیازنامه به امضای شاه و «سر هنری ولف»، وزیرمختار انگلیس در تهران می‌رسد. طبق قرارداد، کمپانی رژی باید سالانه مبلغ ۱۵ هزار پوند و یک‌چهارم سود خالص را به دربار شاهنشاهی بپردازد. این سرآغاز راه بود. کمپانی رژی حدود ۲۰۰ هزار نفر از اتباع بریتانیا و مستعمرات را به‌عنوان کارکنان کمپانی وارد ایران می‌کند که بخش قابل توجهی از آنان را مبلغان مسیحی تشکیل می‌دهند. ایجاد کافه‌ها و مراکز فساد در شهرها نتیجه ورود این مهمانان ناخوانده به کشور بود. در آن زمان معیشت بسیاری از مردم از طریق فروش توتون و تنباکو تأمین می‌شد و با اعطای این امتیاز، زارعان و تجار هیچ نوع اختیاری در تولید و فروش این محصول نداشتند. نهضت تحریم از اصفهان و شیراز آغاز می‌شود و رفته‌رفته موج اعتراضات به نقاط مختلف ایران می‌رسد. شیخ محمدتقی نجفی معروف به «آقانجفی اصفهانی» در اصفهان، حاج میرزا «جوادآقا مجتهد تبریزی» در تبریز، «سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری» در شیراز و شیخ «فضل‌الله نوری» و میرزا «حسن آشتیانی» در تهران رهبری مردم را برعهده دارند. وقایع ایران از طریق شاگردان به سمع و نظر مرجع عالیقدر میرزای شیرازی که در سامرا ساکن بودند می‌رسد. ایشان ذی‌الحجه ۱۳۰۸ تلگرافی به شاه ارسال می‌کنند و از وقایع پیش‌آمده ابراز نگرانی می‌کنند. شاه به تلگرام میرزا پاسخ نمی‌دهد و برای توجیه اقدامات دولت و ذکر دلایل اعطای امتیاز و مشکلات ناشی از لغو آن، میرزا «محمودخان مشیرالوزاره» کارپرداز ایران در بغداد را نزد میرزای شیرازی در سامرا می‌فرستد. لکن میرزای شیرازی از دلایل محمودخان قانع نمی‌شود. حساس‌ترین لحظه نهضت فرامی‌رسد، این هنگام است که آقانجفی اصفهانی، مرحوم حاج‌آقا منیرالدین بروجردی را که از علمای اصفهان است، برای عرض گزارش‌های مربوط به نهضت و تایید حکم تنباکو شبانه رهسپار عتبات می‌کند و ایشان به خدمت مرحوم میرزای شیرازی می‌رسد و با حکم تحریم به اصفهان برمی‌گردد. اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۰۹ قمری است که خبر رسیدن حکم تحریم تنباکو به اصفهان در میان مردم تهران شایع می‌شود. اهالی تهران به طرف تلگرافخانه‌ها هجوم می‌برند تا به اصفهان تلگراف کنند و صحت حکم تحریم از طرف میرزای شیرازی را جویا شوند. کارشکنی دولتمردان مانع انجام این امر می‌شود اما چند روزی طول نمی‌کشد که حکم تحریم به دست مجتهد بزرگ تهران، میرزای آشتیانی می‌رسد. حکم میرزای شیرازی، خلاصه، کوتاه و شکننده است: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. الیوم استعمال تنباکو و توتون بِأَیِ نحوٍ کان در حکم محاربه با امام زمان علیه‌السلام است. حُرره الاقل محمدحسن الحسینی». مأموران حکومتی بلافاصله دستور می‌یابند مانع انتشار این حکم در میان مردم شوند اما کلام میرزای بزرگ به سرعت برق و باد در دل و جان مردم ایران می‌نشیند و از حرمسرای شاه قاجار گرفته تا الواط و اشرار را با خود همراه می‌کند. اعتمادالسلطنه در خاطرات خود در هفتم جمادی‌الاول می‌نویسد: «طوری مساله تنباکو مهم است که حتی اندرون خودشاه به هیچ‌وجه نمی‌کشند. شنیدم شاه فرموده بود به زن‌های خودش که کی قلیان را حرام کرده؟ بکشید، این چه حرفی است؟ یکی از خانم‌های آبرومند عرض کرده بود: همان کسی که ماها را به شما حلال کرده، همان کس قلیان را تا در اداره خارج مذهب است، به ما حرام کرده». همچنین وی در خاطرات نهم جمادی‌الاول می‌نویسد: «صبح، امین‌الدوله به دیدن من آمد. می‌گفت: منع تنباکو به قدری است که سه- چهار روز قبل، به جهت عیال من قلیان آوردند. بنا و عمله که مشغول کار بودند، دست از کار کشیدند و رفتند. پرسیدم چرا می‌روید؟ بنا جواب داد: خانه‌ای که بدین وضوح بی‌دین باشند که قلیان بکشند، کار نمی‌کنم». شیخ‌حسن کربلایی در رساله تاریخ دخانیه می‌نویسد: «داش‌مشتی‌ها و اوباش و از این طبقه مردمی که از هیچ مناهی و معاصی روگردان نیستند و در منظر خاص و عام مرتکب هر نوع گناه و کار زشتی می‌شوند همگی چپق‌های خود را شکسته و خرده و تکه‌های آن را در جلوی عمارت کمپانی انباشتند و با ناسزا گفتن به کمپانی رژی فریاد می‌کردند من شراب را برملا می‌خورم و از هیچ باکی ندارم ولی چپق را تا آقای میرزا حلال نکند دم نخواهم زد». اما دستگاه مستبد ناصری چاره کار را در تکذیب حکم می‌یابد. امین‌السلطان پس از آنکه می‌بیند حتی شخص شاه نیز او را عامل اصلی این مشکل می‌داند، توطئه‌ای را سامان می‌دهد. دکتر «موسی نجفی» در کتاب اندیشه تحریم و خودباوری در این باره می‌نویسد: «با مطالعه دقیق‌تر تاریخ، این گمان قوت می‌یابد که عوامل روباه پیر نخست با استفاده از برخی غفلت‌ها که در این لحظات پرهیجان پیش می‌آید، اصلی‌ترین صورت‌های حکم میرزا را به هر کیفیت به دست می‌آورند و معدوم می‌کنند سپس با این توهم که دیگر سندی در دست علما نیست تا با استناد بدان، نهضت را پیش برند، در نیمه‌های شب سوم جمادی‌الاول فردی به نام میرزا کاظم ملک‌التجار را دستگیر می‌کنند و به سرعت به قزوین انتقال می‌دهند. آنگاه صبح فردای آن روز با بسیج دوستان پنهان و آشکار خود، در میان مردم انتشار می‌دهند که حکم میرزا جعلی و جعل‌کننده حکم نیز ملک‌التجار است؛ او که منافعش به دلیل انحصار تجارت تنباکو به خطر افتاده بود، دستخط میرزای شیرازی را جعل کرده و ابداً حکمی از طرف میرزا به ایران نرسیده است». این شایعه در میان مردم منتشر می‌شود. لکن علما و رهبران نهضت با هوشیاری مردم را به سوی تلگرافخانه‌ها به حرکت درمی‌آورند اما با ممانعت حکومت ارسال تلگراف میسر نمی‌شود. پافشاری علما و مردم مقاومت حکومت را می‌شکند. در نهایت اواخر جمادی‌الاول، پاسخ‌های کتبی میرزای شیرازی به دست روحانیون می‌رسد: «شیراز، جنابان مستطابان شریعتمداران، آقا میرزا محمدحسن (سلمهم‌الله تعالی)، سوال از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات فرموده بودید؛ بلی، حکم کرده‌ام و فعلاً حرام است و تا رفع ید فرنگی، بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع نکنم، منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست ـ محمدحسن الحسینی تبریز، جناب مستطاب شریعتمدار، ملاذالانام، ظهیرالاسلام آقای حاج میرزا جواد آقا از آذربایجان سوالاتی از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات رسیده؛ بلی، حرام کرده‌ام». میرزای شیرازی در پاسخ به علمای یزد، کرمانشاه و سبزوار نیز نظیر این تلگراف‌ها را ارسال می‌کند اما پاسخ علمای تهران زودتر از بقیه و از سوی محدث بزرگ حاج شیخ «حسین نوری» نویسنده خاص و مورد اعتماد میرزای شیرازی به دست شیخ فضل‌الله نوری می‌رسد: «تهران، جناب شریعتمدار، آقا شیخ فضل‌الله نوری (سلمه‌الله تعالی)، از تهران جمعی سوال نموده‌اند از حکم حضرت حجت‌الاسلام در خصوص دخانیات. عجب است، بلی، حکم صادر، مجدداً هم به دستخط مبارک با پست می‌رسد. حسین نوری». دربار ناصری که از نیرنگ تکذیب حکم ناامید می‌شوند سعی در ایجاد اختلاف بین علما در جهت تضعیف حکم میرزا می‌کنند که به‌عنوان نمونه ایادی دستگاه با همکاری سفارت انگلستان در بغداد توطئه‌ای در خنثی‌سازی فتوای میرزا برنامه‌ریزی می‌کنند. عده‌ای از شخصیت‌های تحریک‌شده را نزد مرحوم شیخ «زین‌العابدین مازندرانی» رحمه‌الله علیه که از علمای بزرگ آن زمان بود می‌فرستند. یکی از آنان، در حالی که مجلس مملو از مردم بود، می‌پرسد: درباره این حدیث «حَلالُ مُحَمّدٍ حَلالٌ اِلی یَوْمِ الْقِیامَه وَ حَرامُهُ حَرامٌ اِلی یوْمِ الْقِیامَه» چه می‌فرمایید؟ ایشان فرمود: این حدیث کاملاً صحیح است. سائل دوباره پرسید: آیا قبل از آنکه میرزا تنباکو را حرام کند، تنباکو حلال بود یا حرام؟ شیخ بخوبی متوجه می‌شود که سائل می‌خواهد با این سوال توطئه و فریبی به کار ببرد، لذا فرمود: حلال بوده است. سائل گفت: پس به مقتضای این حدیث شریف، تنباکو حلال است و امروز با تحریم میرزا حرام نمی‌شود. شیخ فرمود: خیر، الان حرام است و هیچ منافاتی بین حرام بودن الان و حلال بودن سابق نیست، چون اشیا گاهی ۲ عنوان پیدا می‌کنند که یکی عنوان اولی و دیگری عنوان ثانوی است و همیشه عنوان اولی در جای خود محفوظ است، مانند روزه ماه رمضان که عنوان اولی آن وجوب است ولی اگر برای همین شخص که روزه بر او واجب بود، حالت اضطراری پیش آمد، مساله عنوان ثانوی پیدا می‌کند و روزه حرام می‌شود لذا بر مریض روزه گرفتن حرام است. تنباکو هم ذاتاً حلال است و حلال بودن آن، عنوان اولی است اما چون برای جامعه ضررهای سیاسی و اقتصادی دارد، حرام می‌شود و حرام بودنش را عنوان ثانوی گویند و به این جهت است که مجتهدِ فقیه، حکم به حرمت می‌کند و هر موقع آن ضرر برطرف گردید، باز فقیه حکم به حلال بودن آن می‌نماید. جواب قاطع و استوار شیخ، سائل را مجاب و ساکت ساخت و دشمن نتوانست از این موقعیت سود ببرد. دولتمردان ناصرالدین شاه که تا اینجای امر موفق نشده‌اند، سعی می‌کنند با مصالحه با روحانیون مساله را فیصله دهند لذا جلساتی را با حضور روحانیون و رهبران نهضت تدارک می‌بینند. «ناظم‌الاسلام کرمانی» در «تاریخ بیداری اسلامی» صورت آخرین جلسه‌ای را که درباریان با حضور علما تدارک دیده بودند شرح می‌دهد. این جلسه با این برنامه تشکیل می‌شود که متن قرارداد برای علما خوانده شود و علما هرجا ایراد و نکته‌ای داشتند لحاظ شود تا بدین صورت مشکل رفع شود. ناظم‌الاسلام می‌نویسد: «شروع به خواندن امتیازنامه کردند. نخستین کلمه‌ای که عنوان فرمان این عمل در صدر نامه نوشته شده، کلمه «منوپل» است. اولیای شریعت، نخست از معنی این کلمه پرسش نمودند؛ جواب گفته شد: «این کلمه، لفظی است فرنگی و بر حسب وضع این لغت در اصل معنی، امتیاز و انحصار است. منوپل خرید و فروش تنباکو یعنی انحصار معامله تنباکو و توتون مملکت به شخص صاحب امتیاز به طوری که معامله این اجناس، مخصوص او باشد...». پس از شرح و تفسیر این کلمه اولیای ملت فرمودند این نخستین الزامی است که در این امتیازنامه برخلاف شریعت و اصول مسلمه ملت واقع شده. بنای حک و اصلاح باشد، این کلمه اولین باید حک شود». دست‌اندرکاران قاجار که همه راه‌ها را بر خود بسته می‌بینند، در نهایت به شیوه همیشگی دست به خشونت می‌برند. کمپانی رژی که خود را در وضعیت دشواری می‌بیند شکایت خود را از طریق «قوام‌الدوله» به ناصرالدین شاه اعلام می‌کند. شاه نیز «عبدالله‌خان والی» را نزد میرزای آشتیانی روانه می‌کند با این پیغام که «یا باید در ملأ عام قلیان بکشید یا از ایران خارج شوید». میرزای آشتیانی نیز با نهایت اطمینان پاسخ می‌دهد: «نقض حکم حجت‌الاسلام از هیچ رو برایم ممکن نیست ولی از تهران می‌روم. امروز را مهلت دهید تا وسیله حرکت فراهم کنم، فردا البته خواهم رفت». امین‌السلطان، به دستور شاه، حکم تبعید میرزای آشتیانی را خطاب به نایب‌السلطنه- حاکم تهران- می‌نویسد. دربار ناصری گمان می‌برد این اقدام، علما و مردم را با وحشت روبه‌رو می‌کند و قیام مردم فروکش خواهد کرد اما این حکم سرآغاز قیامی پرشور بود که نهضت را به اوج خود نزدیک می‌کند. انتشار خبر اخراج میرزای آشتیانی از تهران مردم را به جوش و خروش وامی‌دارد. تهران، آماده یک قیام همگانی می‌شود. سوم جمادی‌الثانی، عظیم‌ترین روز در تاریخ نهضت تنباکو به‌شمار می‌رود که به نوعی تیر آخر را به هیمنه دربار و طرفداران قرارداد وارد می‌کند. شیخ حسن کربلایی در رساله دخانیه وقایع این روز را اینگونه شرح می‌دهد: «صبح روز دوشنبه، ابتدا علما و اهل علم دسته‌دسته از هر محله رو به سنگلج که محل نزدیک ایشان (میرزای آشتیانی) است، روانه شدند. کم‌کم جمعیت مردم زیاد شد... تا قریب ظهر، همینطور فوج‌فوج از هر صنف به سنگلج آمده، مجتمع شدند. هنگام ظهر، دیگر نوبت به زنان رسید. زنان دسته‌دسته، فوج‌فوج جمع آمده، جمعیت زنان نیز انبوه شد. پس از این جماعت، اول کار زنان بود که روانه بازارها شدند، هر دکان گشوده دیدند، خواهی نخواهی بستند تا کار به جایی رسید که در تمام شهر به این عظمت، یک دکان دیگر گشوده نماند. این جمعیت زنان با آن انبوهی و کثرت، پس از بستن بازار، تماماً سرهای‌شان را از روی چادر به علامت عزا گل گرفتند و فریاد و فغان‌کنان رو به ارک دولت رفتند. جمعیت مردان نیز با گریه و فغان و وا اسلاماگویان از دنبال زنان روانه شدند». «ابراهیم تیموری» در کتاب تحریم تنباکو به نقل از «دوستعلی‌خان معیرالممالک» می‌نویسد: «هر دقیقه جسارت شورشیان زیاد می‌گشت تا آنکه به صدای بلند فریاد کردند: با این وضع ما شاه نمی‌خواهیم. شاه به توسط نایب‌السلطنه پیامی به مردم فرستادند ولی مفید نیفتاد و خلق به یک حمله در ارک ریختند. به شاه خبر دادند که عن‌قریب وارد دیوانخانه خواهند شد. دیگر چاره‌ای برای آرامش آنها نبود ناچار شاه چندین تفنگدار در دو طرفش بازداشته، خود نیز تفنگی به دست گرفت و گفت: حال که به ناحق کشته می‌شویم، ما هم خواهیم کشت». بالاخره در پایان روز، مردم را به خاک و خون کشیدند. «معین نظام» به سربازان مخصوص نایب‌السلطنه که در شرارت و پلیدی شهره بودند فرمان آتش می‌دهد و آنان به یکباره به طرف مردم شلیک می‌کنند. شاه وقتی از جدیت قیام مردم، آگاه می‌شود و در حالی که فقط ۲ هفته از صدور حکم تحریم می‌گذرد، به الغای انحصار داخله توتون و تنباکو می‌پردازد و دستور می‌دهد به مردم بگویند «حکم میرزا را پذیرفته و معاهده توتون و تنباکو را لغو کرده است». اما علما و مردم باز هم مقاومت می‌کنند و خواستار لغو کامل امتیاز تنباکو می‌شوند. در نهایت شاه که توان مخالفت با علما و مردم را ندارد، پنجم جمادی‌الثانی ۱۳۰۹، در دستخطی به امین‌السلطان لغو کامل امتیاز را اعلام می‌کند تا وی به آگاهی علما و مردم برساند. چندی بعد توافق می‌شود دولت بابت غرامت، ۵۰۰ هزار پوند استرلینگ به صاحب امتیاز بپردازد و چون رژی، دارایی‌های خود را نیز در ایران برجای می‌گذاشت، دولت موظف شد ۱۳۹ هزار پوند استرلینگ هم از این بابت به شرکت بدهد. میرزای شیرازی نیز پس از ۵۵ روز از تاریخ صدور حکم در تاریخ ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹، حرمت استعمال توتون و تنباکو را لغو می‌کند. در این قیام برای نخستین‌بار موقعیت برتر مرجعیت شیعه در برابر سلطنت و دولت‌های خارجی آشکار می‌شود. پس از پیروزی نهضت، شیخ فضل‌الله نوری به دیدار میرزای شیرازی در سامرا می‌رود و ضمن تشریح ابعاد این قیام از میرزای شیرازی به دلیل صدور این حکم کوبنده تقدیر می‌کند اما با تأثر شدید میرزای بزرگ مواجه می‌شود. آن بزرگوار به شیخ فضل‌الله نوری می‌فرمایند: از این پس دشمنان اسلام قوت مرجعیت و روحانیت را درخواهند یافت و علیه همین نقطه قوت توطئه خواهند کرد. پیروزی قیام علیه قرارداد توتون و تنباکو، ۱۵ سال بعد ابعاد گسترده‌تری یافت و به پیروزی مشروطیت منجر شد تا در تاریخ این سرزمین ثبت شود.

■ ■ ■

دوستی با شیطان، پیشنهاد هالیوود به مسؤولان کشورها

ابوذر خوش‌بیان: برخی کارشناسان بر این اعتقادند غرب خود در دامن شیطان افتاده است و دیگر کشورهای جهان را نیز به همپیمانی با شیطان ترغیب می‌کند. امروز در عالم سینما، کمتر کسی پیدا می‌شود که در ایدئولوژیک بودن بخشی از بدنه سینمای هالیوود به عنوان دستگاه صادرات فرهنگ ایالات متحده آمریکا شک کند. هر فیلمی به عنوان یک اثر هنری خواه ناخواه حرف‌هایی برای گفتن به مخاطبان خود دارد اما در این میان بعضی فیلم‌ها را باید استراتژیک دانست؛ استراتژیک به آن معنا که می‌توان به عنوان یک آینه، ساحت وجودی و فلسفه کنشگری غرب را در آن دید. در این مجال ۲ فیلم را برای بررسی انعکاس اندیشه صاحبان قدرت در غرب انتخاب کرده‌ایم؛ یکی «آخرین شکارچی ساحره» ساخته «بریک ایزنیر» تولید ۲۰۱۵ و دیگری «بیوولف» اثری ساخته‌شده با تکنیک موشن کپچر، از «روبرت زمکیس» تولید سال ۲۰۰۷. در هر دوی این فیلم‌ها، حقیقتی که از قدرت در غرب نشان داده می‌شود این است که شیطان، قدرتی عظیم و غیرقابل مقابله دارد و گروهی از انسان‌ها برای داشتن قدرت اداره و حمایت از جامعه بشری مجبورند با شیطان درآمیزند و گره بخورند که در این میان بقای انسان و شیطان در کنار یکدیگر تضمین خواهد شد و البته شری نیز به اجبار دامن بشریت را خواهد گرفت. برای بررسی دقیق‌تر مجبوریم مروری داشته باشیم به داستان هر دو فیلم که منجر به افشا شدن داستان نیز خواهد شد. اما ماجرا از چه قرار است؟! در فیلم آخرین شکارچی ساحره، جنگی دائمی میان انسان و شیاطین و ساحره‌ها در جریان است؛ در این میان گروهی برای شکار بزرگ‌ترین ساحره موجود در عصر قرون وسطی سراغ آن ساحره می‌روند و در نهایت موفق به کشتن او می‌شوند، «کالدر» که «وین دیزل» نقش آن را بازی می‌کند به عنوان قاتل ساحره ملکه، دارای جاودانگی و قدرتی لایزال می‌شود که در طول سالیان متمادی طی یک همکاری با کلیسا به مبارزه با ساحره‌ها و شیاطین می‌پردازد که البته در عصر جدید، جامعه بشری به یک تفاهم و توافق صلح‌آمیز با شیاطین رسیده است و کالدر به‌جای قاتل ساحره‌ها، نقش کنترل‌کننده آنها را دارد تا هیات صالحه شیاطین به تخلف آنها رسیدگی کند! اما فیلم هرچه پیش‌تر می‌رود، شاهد آماده شدن مقدمات برای بازگشت ساحره ملکه می‌شویم، تا جایی که جسم ساحره ملکه بازمی‌گردد اما قدرتش در قلب کالدر است! در واقع شیطان بزرگ موقع مرگ، قدرت خود را به او امانت داده است تا زمانی که مقدمات بازگشت فراهم شود. در پایان قهرمان فیلم و نجات‌دهنده بشریت از دست شیاطین با شکست مجدد ساحره ملکه بر سر دوراهی قرار می‌گیرد. یا باید قلب ساحره را از بین ببرد که در واقع قدرت لایزال خود او نیز به عنوان مدافع بشریت از بین می‌رود یا باید قدرت ساحره را در قلب خود پنهان کند و البته ریسک بازگشت شیطان را قبول کند. «وین دیزل» راه دوم را برمی‌گزیند. در واقع نکته کلیدی فیلم در انتخاب این مسیر است. در جایی که در غرب از خداوند، دین و کلیسا برای نجات بشریت هیچ کاری برنمی‌آید، قهرمان فیلم مجبور است از قدرت شیطان برای حمایت از بشریت استفاده کند و به نوعی معامله با شیطان بپردازد هرچند شری همیشه در کمین باشد اما ظاهرا چاره‌ای نیست و باید از قدرت شیطان بهره برد. این داستان را همینجا داشته باشید تا سراغ فیلم دوم برویم. بیوولف اما فیلمی است که شفاف‌تر و صریح‌تر به چرایی معامله بشر غربی با شیطان برای کسب قدرت می‌پردازد و به نوعی می‌توان آن را مانیفست قدرت‌های غربی در شیطان‌گرایی دانست. داستان فیلم در دانمارک و حدود ۵۰۰ سال پس از میلاد روایت می‌شود، جایی که شاهد آزار اهالی شهر توسط هیولایی به نام «گرندل» هستیم و از دست خداوند، دین و کلیسا نیز هیچ کاری برنمی‌آید. بیوولف به عنوان یک قهرمان برای شکست هیولا به آن دیار می‌آید و در نهایت گرندل را از بین می‌برد اما مادر گرندل با نقش‌آفرینی «آنجلینا جولی» در هیبتی به عنوان شیطان و با قدرتی غیرقابل مقابله و عمری لایزال سراغ بیوولف می‌آید؛ او را به سمت خود فرامی‌خواند و پیشنهاد می‌کند در صورتی که با او درآمیزد، بیوولف را پادشاه کند و از قدرت خود به او عطا کند. در ادامه «هروتگار» پادشاه فعلی که خود با شکست هیولایی پادشاه شده است، خودکشی می‌کند و ما متوجه می‌شویم او نیز قدرت خود را از شیطان گرفته است و در واقع، گرندل فرزندی حاصل از همبستگی انسان و شیطان است، یک شر ناگزیر به‌عنوان تاوان به قدرت رسیدن بشر از طریق شیطان، اما در انتهای فیلم باز این چرخه تکرار می‌شود، زمانی که بیوولف پیر، هیولای حاصل از پیوند خود با شیطان را از بین می‌برد و خود نیز کشته می‌شود؛ شیطان سراغ یکی از فرماندهان بیوولف می‌رود و... این اندیشه که سران دنیای غرب با وجود اعتقاد به مسیحیت و یهودیت، به‌جای آنکه به دنبال قدرت گرفتن از خداوند یکتا باشند و در ترویج خداپرستی همت گمارند، قدرت شیطان را دست‌یافتنی‌تر دیده، تلاش خود را بر جدایی بشر از یکتاپرستی قرار داده‌اند و به معامله با شیطان پرداخته‌اند، امروز طرفداران بیشتری پیدا کرده است. در واقع این ۲ فیلم تاییدی بر این اندیشه است؛ جایی که دنیای غرب، شیطان را قدرتی لایزال و غیرقابل مقابله می‌داند که باید با او به نوعی توافق کرد و از قدرت او برای کنترل جامعه و حمایت از بشریت استفاده کرد. البته به این نکته نیز اشاره می‌کند که این پیوند میان انسان و شیطان به شری ناگزیر منجر خواهد شد که دامن بخشی از جامعه بشری را می‌گیرد و باید آن را تحمل کرد. و جالب آنکه بیوولف، افسانه‌ای انگلیسی است با قدمتی بیش از هزار سال، یعنی این حکایت مانیفست‌گونه در باب شیطان‌گرایی، ریشه‌ای دیرینه در فرهنگ غرب دارد. در واقع سران برخی کشورهای غربی به دنبال پیاده کردن این نسخه در نوع دسته دوم آن هستند. کشوری مانند ایالات متحده آمریکا به عنوان شیطان بزرگ به دنبال آن است که اقتصاد و سیاست دیگر کشورها را در سیستم اقتصادی و سیاسی خود درهم بپیچد و به گونه‌ای به آن کشورها قدرتی موقت بدهد اما این آمیزش میان کشورهای دیگر و شیطان بزرگ، منجر به آن خواهد شد که حیات کشورهای عادی به حیات سیاسی و اقتصادی ایالات متحده پیوند بخورد تا جایی که این کشورها به ناگزیر مجبورند از قدرت شیطان بزرگ حمایت کنند تا قدرت خودشان از بین نرود و در این میان چشمان خود را بر شرارت‌های ناگزیری که ایجاد می‌شود ببندند. بحران اقتصادی جهانی در سال ۲۰۰۸ که از آمریکا آغاز شد و استفاده از دلار به عنوان ارز بین‌المللی، نمونه‌هایی از این سیستم درهم تنیده هستند. در این زمان هر کشوری که خود را از شیطان بزرگ دور کند، به قدرت لایزال خداوند یکتا توسل کند و بر پای خود بایستد، متحمل ضرر نخواهد شد زیرا نابودی شیطان و فراگیری یکتاپرستی از وعده‌های خداوند است که حتما محقق خواهد شد. از این رو مسؤولان را باید از عواقب نزدیکی با شیطان بزرگ آگاه ساخت تا خدایی ناکرده به دام شیطان‌گرایی نیفتند.

اشاره

انقلابی نیستند
اسلام انقلابی را هم برنمی‌تابند!

محمدحسن خلیلی‌مجد: خیالی نیست. حالا دیگر می‌گویند قائل به اسلام انقلابی نیستند! از اولش هم نبودند، البته! ادا درمی‌آوردند، کاسبی بود و بسیجی می‌دانست. بسیجی اهل خودنمایی نبود؛ که اگر بود و می‌گفت، این دهن‌دریده‌ها خفقان می‌گرفتند. بسیجی بی‌ادعا، هر چه دارد گذاشته است پای انقلاب و خونش از قلاویزان تا سارایوو و از پنجشیر تا حلب، بر زمین ریخته! تا تاریخ بر مظلومیت او شهادت دهد و نسل ما صدقه‌سرش ذلیل نامیده نشود! تا اینها بنشینند پشت میز و بشوند نخست‌وزیر امام، بشوند فرمانده جنگ، خاطره چاپ کنند و نسخه انقلاب را بپیچند. بسیجی، سر در گریبان برده و با خدا معامله کرده، طلبی ندارد، خاموش است و به تهمت‌های این دنیاطلبان بی‌بخار لبخند می‌زند. چون می‌داند خدا می‌بیند. اما اگر خروشی را که بر سر خصم می‌کشد بر اینها می‌کشید که، سوراخ موش را قیمت باغ پسته می‌خریدند! کاش دستش بسته نبود بسیجی. کاش می‌شد رخصت دهد پیر انقلاب! حیا نمی‌کنند، می‌بینند فرجام ناخوب تصدی‌های پایان‌ناپذیرشان را. اما مزورانه به مدد گذر زمان و نسیان مردمان و با وعده رتق و فتق گندهای خودشان دوباره می‌آیند و گند بعدی را می‌زنند تا بمانند و تا بهانه داشته باشند برای متهم کردن. تا باشد موضوعی که قهرمان بسازند و امیرکبیرهای خودخوانده شوند!

ابایی ندارند که حتی با دشمنان این ملت و انقلاب هم ائتلاف کنند و مگر نکردند؟! و مگر انتقام طرد شدنشان را از این نظام و مردم نستاندند؟! و مگر سهم بسیجی کتک خوردن کف خیابان‌های شهر نشد؟! حالا خودشان را به آن راه زده‌اند و طلبکارانه به جلو فرار می‌کنند و شعار رفع حصر می‌دهند. این خوی همیشه طلبکار اینهاست که می‌سوزاند جگر را و الا بسیجی که اهل گروکشی و آبروبری نیست. کاش ساکت می‌شدند، ریه‌های مجروح مجاهدان دیگر تاب استنشاق هوای آلوده به طعنه‌های اینها را ندارد!

آخر کسی هم اگر قرار باشد طلبکار باشد حتما این بزدلان حاجی تپلف نیستند. چه کنیم که طلبکار شده‌اند؟! چه کنیم که هر چه صدقه‌سر مردان نبرد، خوردند و خوابیدند و مال و منال اندوختند، همه را تجهیز دهان‌هاشان کرده‌اند. بسیجی می‌نگرد و تو نیز این سالکان نگر که چه با پیر می‌کنند... پیر بسیجیان می‌گفت ببینید دهان‌های با حقد و غضب گشوده‌شده‌شان و دندان خاییدنشان به خشم را، علیه این انقلاب و دلبستگانش. خیالی نیست. اما درد اینجاست که این حنجره‌ها طوری وانمود کرده‌اند که گویی هر چه هست از اینهاست و هر چه نیست از مجاهدان انقلابی است! طوری که انگار اکسیر و کیمیا دارند!

زهی خیال باطل! کدام اکسیر، اینها تنها جام زهر می‌شناسند! بتن می‌شناسند، پلمب کردن بلدند...

جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز/ باطل در این خیال که اکسیر می‌کنند...

فراموش کرده‌اند اگر بسیجی نبود، کارشان به داعش نمی‌رسید، همان بعثی‌ها امروز کف پوتین‌شان را با کرک پس کله اینها برق می‌انداختند. طوری حرف می‌زنند انگار تدبیرشان را ندیده‌ایم. زانو زدنشان را ندیده‌ایم، نفهمیدیم بازی خوردنشان را، حماقت‌های داهیانه‌شان را ندانستیم! و نمی‌دانیم که فریب روی فریب خوردند! هر چند ما را اما محرم ندانستند و دروغگویانه دشمنی‌ها را توجیه کردند. تا خود چه تدبیر کنند!

ما از برون در شده مغرور صد فریب/ تا خود درون پرده چه تدبیر می‌کنند

حالا هم که جگر جنگیدن با داعش را ندارند، قاسم سلیمانی یک دفعه شد قهرمان! او تا به حال کجای تحلیل‌هاشان بود؟ به او هم معتقد نشده‌اند فقط می‌دانند اگر حاج قاسم نبود، تا حالا ویدئوی فوتبال با کله‌شان در یوتیوب ۷۰ میلیون ویو خورده بود! می‌ترسند و مجبورند پشت سردار پنهان شوند. خودشان که می‌دانند خبری نیست، که امیرکبیر نیستند، که می‌ترسند، که ذلت‌پذیرند، و بسیجی را می‌بینند که مردانه می‌خروشد و رقص مرگ می‌کند. و آزاد است و معلوم است که حسادت می‌کنند، بر نفس سلیم او و چشم دیدنش را ندارند. دیوار بسیجی از همه کوتاه‌تر است برای تخلیه این عقده‌های فروخورده؛ که او نجیب است و زبان در کام دارد. در دنیای مجازی و بر صفحات سیاه روزنامه‌هاشان و در پشت تریبون، بسیجی را خشونت‌طلب می‌خوانند و داعش داخلی! می‌گویند قاتل مطهری اسلام انقلابی بود! نمی‌گویند مطهری را به خاطر مقدمه کتاب علل گرایش به مادیگری کشتند! به خاطر مبارزه با همان ژنرال پوپر خودشان! به خاطر حماسه حسینی! به خاطر همان اسلام انقلابی.

خیالی نیست، می‌دانید، از مرگ که دیگر گریزتان نیست! این تنها راه کنده شدن‌تان از قدرت! فقط بدانید ما انقلابی هستیم و خواهیم ماند، با خیال ناراحت بمیرید...